«فرم شعر تجلی (همه تو انگار) در ادبیات نوقلندرانه» از زبان پایه‌گذار آن _آرش آذرپیک_ در سایت www.Orianism.com / گزارشی از جلسه‌ی رونمایی کتاب «ماهنوشته های یک فرازمینی»۲۰ خرداد ۱۳۹۸:

و پروردگار انسان را شبیه‌ترین به خویش آفرید و انسان‌ها در نژادها و چهره‌های گونه‌گون، تجلی همان چهره‌ی ازلی‌اند. صفات و اسماء خداوند در همه چیز و همه کس تجلی کرد و هر آن‌چه تو می‌بینی اگر به ساحت قلب رسیده باشی نام و نشان حضرت او از فیض اقدس تا فیض مقدسش را دارد.

«عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد

عارف از خنده‌ی می در طمع خام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد»

برای درک فرم تجلی در شعر چند مثال شایسته و بایسته است. می‌توان در یک تابلوی مینیاتور به گونه‌ای تصادفی مینیاتورهایی خُرد یافت که هرگز از ذهن و قلم‌موی نقاش جاری نشده باشند که آن نقوش نه صرفاً امری بیرونی بلکه به شدت درون_برونی‌اند. می‌توان همانند میکل آنژ در کوهستان‌ها قدم زد و تندیس‌هایی یافت که دست هیچ پیکرتراشی به آن‌ها نخورده باشد یا در نقوش فرش‌های سحرآمیز ایران‌زمین پرنده‌ها و چهره‌هایی یافت که هرگز در تخیل طراح آن نبوده‌اند. آن‌گاه که آدمیزاده عشقی راستین را تجربه کند چه به خانواده، چه به شریک عاطفی، چه به دوستی همدل، چه به یک حیوان خانگی و... اما به هر علت او را از دست داده باشد چه قدر کلمات دنیا را به سان نام او می‌شنود و عطرهایی گونه‌گون پرتابش می‌کنند به عطر حضور او. چه بسا در خیابان پی‌درپی چهره‌هایی ببیند که همه و همه برایش طرحی از چهره‌ی او را داشته باشند و میخکوبش کنند بی‌آن که از چشم دیگران وجه شبه قابل قبولی بینشان باشد.

«یار بی‌پرده از در و دیوار

در تجلی‌ست یا اولی‌الابصار»

در ادبیات نوقلندرانه برای این نمودِ یک نبود در هر آن‌چه بود در تصادفی‌ترین اشکال، نام «فرم تجلی» را پیشنهاد می‌دهیم بر بنیان سوژه_ابژه‌ی شناور. این مهم در شاکله‌ی یک آنیماتیسم ادبی رخ می‌دهد که یک «روح مسلط در روانِ سوژه را» بر بنیان شدت عاطفه، در انواع پدیده‌های جانمند و بی‌جان در تجلی مدام می‌یابد یعنی یک چهره، چهره‌ی چهره‌ها می‌شود. یک صدا، صدای صداها می‌شود. یک عطر، عطرِ عطرها و یک نقش، نقشِ نقش‌ها بی‌هیچ اندیشه شدن؛ و این یکِ پیشینی تعمیم می‌یابد در همه چیز و همه کس یعنی ابژه‌ی شناوری می‌شود برای تجلی او که سوژه‌ی شناور را متوقف می‌کند در مشاهده، مشاهده‌ی همه چیز و همه کس.

این گونه‌ی نوشتار که بنیان شعر نوقلندری را نمود می‌بخشد اثر را به یک فونکسیونِ خلاقه با محوریت یک عاطفه‌ی شدید مبدل می‌سازد که تأثیرگذاری و تأثیرپذیری توأمان همه چیز را از یک چیز در ساختار سیال موقعیت عاطفیِ سوژه به نمایش می‌گذارد. همین حضور تصادفی یک آشنا در نامرتبط‌ترین پدیدارها مصداق روشن نام تجلی بر این گونه‌ی ادبی‌ست. یک طرح پیشینی خود را متجسم می‌کند، متجسد می‌کند و در یک کلام متجلی می‌کند در انواع و اقسام طرح‌ها بی‌آن که وجه شبه قابل پذیرشی بین طرح پیشینی و انواع طرح‌های تصادفیِ پسینی بتوان یافت که نوعی حالت روانی به شمار می‌آید که به گونه‌ای معتدل به عنوان نوعی خطای ذهنیِ عاشقانه ناشی از خلق تصاویر پنهان در مخیله‌ی انسان و تعمیم آن به چیزهای نامرتبط تلقی می‌شود که به آن شبیه‌پنداری می‌گویند.

فرم شعر تجلی (همه تو انگار) نوعی تداعی آزاد بر بنیان عمیق‌گرایی‌ست که همین عمیق‌گرا بودگی آن را از سورئالیسم متمایز می‌کند. عمیق‌گرایی نه پدیده‌های ذهنی_عینی را مطلق می‌پندارد و نه نسبی بلکه هر پدیدار را در دو ساحت هم‌افزای ثابت و متغیر مشاهده و اندیشه می‌کند:

۱) ساحت ثابت که در صورت نگرگاه افراطی_انحطاطی_انحصاری مبدل می‌شود به پدیده‌ای مطلق‌انگار که حذف همه‌جانبه‌ی ساحات متغیر را هدف خود می‌سازد.

۲) ساحت متغیر که در صورت مبدل شدن به نگرگاه افراطی_انحطاطی_انحصاری حذف همه‌جانبه‌ی ساحت ثابت را برای رسیدن به یک اندیشه‌ی نسبی‌انگار مطمح نظر دارد.

در فرم شعر تجلی (همه تو انگار) نوعی تداعی آزاد معانی شکل می‌گیرد که با تمام آزادی‌اش حول مرکز یک معنای پیشینی در همه‌ی کلمات و گزاره‌های به ظاهر نامرتبط سایه‌ای تجسدیافته از آن ساحت ثابت را یافت می‌کند.

نشان و نشانی معشوق در فرم شعر تجلی (همه تو انگار) نه در قید مکانیت است نه در بند زمانیت. نه در قید انگارگان اندیشگانی‌ست و نه حتی کالبد بشری. تجلیگاه او در شعر می‌تواند در عین و حین آن که در آفتاب باشد در نقوش فرش نیز دیده شود. در عین و حین آن که در یک گل سرخ می‌توانیمش دید در کاسه‌ی آش نذری و حتی در آجری شکسته هم مشاهده خواهد شد. در عین و حین آن که آواز خواننده‌ای به‌نام او را تداعی می‌کند در جیغ کودک یا حتی در صدای یک گربه نیز می‌تواند انعکاس یابد.

تفاوت بنیادین فرم تجلی با آرایه‌هایی همانند استعاره، تشبیه و... آن است که غالباً هیچ گونه قیاس و وجه شبهی بین چهره، عطر، صدا و... معشوق با پدیده یا پدیده‌هایی که در آن‌ها متجلی می‌شود یافت نخواهد شد.

فرم تجلی هم می‌تواند در اصوات واژگان رخ دهد هم در اشکال نوشتاری (فرم‌های دیداری). هم در معنای گزاره‌ها و واژگان می‌تواند پدیدار شود هم در بازی‌های زبانی اثر؛ بنابراین فرم تجلی را می‌توان به علت توانش در خلق توامان فضاهای بیانی و زبانی در اثر، گونه‌ای متفاوت از شعر جامع (فراگفتار) دانست.

قانون تغییر معنایی گرشام در شعر تجلی، قید مرور زمان را در شعر کنار گذاشته و استحاله‌ها و گسترش‌های معنایی شگفتی را می‌تواند در بافتار کلمات بیافریند.

فرهنگ واژگان منفی و مثبت در نحله‌ی شعرهای ملامتی و قلندرانه به گونه‌ای آشنایی‌زداییِ وارونه‌انگار شده که فرهنگ واژگان مثبت در شعر زاهدانه همانند محتسب، سجاده، خانقاه، مسجد، مدرسه، قاضی و... طی جهشی وارونه در قانون تغییر معنایی گرشام به شکلی شدیداً تابوشکنانه منفی‌ترین کلمات شده و توسط شاعران بزرگی همانند سنایی، عطار، فخرالدین عراقی، خواجوی کرمانی، عبید زاکانی و در اوج همه حافظ شیراز در فرهنگ ایران‌زمین درونی گردد؛ و واژگانی به شدت منفی طی نوعی آشنایی‌زدایی گرشام‌وار تا حد تقدس، مثبت اعلام شدند، واژگانی چون رند، شراب، نظرباز، خرابات، لاابالی و... .

بنا بر احیای همین رویکرد معناشناختی، شعر تجلی بر دو بنیان فلسفی در فراگرایی تئورایز شده است:

الف) سوژه_ابژه‌ی شناور که شاعر در آن نه در تقید سوژه‌گرایی شاعران مدرن خواهد بود و نه در بند و دغدغه‌ی چند و چون سوژه‌زداییِ آنتی‌مدرنیست‌ها و پسامدرنیست‌ها خواهد ماند.

ب) عمیق‌گرایی که حتی از لحاظ محتوایی نیز شاعر را هم از قید موضوع‌گرایی‌ها رها خواهد کرد و هم از قید شعر معناگریز، معناپرهیز و معناستیز.

به عنوان نمونه توجه شما را جلب می‌کنم به دو شعر در این ژانر.

شعر تجلی ۱):

«می‌خواهم گوشی‌ام را شارژ کنم

لبخند تو در پریز

خشک می‌کند من را

می‌روم املت دیشب را گرم کنم

چهره‌ی مبهمت بر آن تبسم‌کنان

ای کاش ندیده بودمت

تا همانند رهگذران

فقط عکس تو را در قاب حجله‌ی سیاهت

ببینم و بگویم:

«چه حیف! چه قدر زیبا و معصوم بوده!»

چرا ماه هم قاب عکس توست؟

چرا در تمام تن زاگرس

عکست به یادگار تراشیده شده؟

و این همه زن

در خیابان و اینترنت

ماسک تو را بر چهره زده‌اند

ای کاش نمی‌دیدمت!

تا می‌توانستم اکنون ببینم

در گوشه‌گوشه‌ی شهر

حتی یک نفر

حتی یک چیز

غیر تو را.»

شعر تجلی ۲):

«بی‌هوا پرتاب کردی

به سوی من

و همه‌ی هر آن‌چه شعرِ نانوشته

اناری از هجرت و قندهار را

تا ندیدمت دانه‌های سرخ دلشان

پیداترین شد

سیب‌ها، ترنج‌ها، پرتقال‌ها

و حتی توپ پاره‌ای

که شیشه‌ی پنجره‌ام را

خاک کرد برای همیشه

می‌دانم من نیز نباشم

بی‌قراری ابرها

توده‌هایی‌ست از انار

و پرتاب شدن

که دانه‌دانه با نظم و ترتیبی شگفتانه

می‌رقصند بر زمین

این بغضِ به‌هم‌پیچیده‌ی خونین

که بی‌تو خندان‌تر از شراب

در چرخشی ناگهان

از هم شکافت

کاش بودی و می‌دیدی!

هر دوشیزه که می‌گشاید

سرخی دهانش را

به دوستت دارم

پرتاب می‌کند یک‌باره

اناری از هجرت و قندهار را

به سوی من

و هر آن‌چه شعرِ نانوشته.»